

برایت می نویسم

آشنای تو منم

با درد بساز چون دوی تو منم
در کس منگر که آشنای تو منم
گر بر سر کوی عاشقان کشته شوی
شکرانه بده که خون بهای تو منم

به یاد شب‌های عملیات

تو سرخ و سفید می شوی می دانم
سببی که رسید می شوی می دانم
انگار تو بو برده‌ای از باغ بهشت
امشب تو شهید می شوی می دانم

به یاد شهدای تفحص

ناگاه نویدی آمد و او را برد
گلبنگ سپیدی آمد و او را برد
هربار که رفت با شهیدی برگشت
این بار شهیدی آمد و او را برد

دیوار نوشته

در دوکوهه دیدم: بر دیوار نوشته بود:
آهن آب دیده را زنگ عوض نمی کند
پیرو خط رهبری رنگ عوض نمی کند

نذر

وقتی بیایی ... وقتی بیایی به تو می گویم که تنها
عشق به آمدنت دلم را زنده نگه داشته . نذر کرده‌ام
وقتی آمدی شهر را با حریر سبز خیال بیوشانم و دنیا
را سرشار از صداقت قناری‌ها سازم و با تو از تمام با تو
نبودن‌ها سخن بگویم . برای آمدنت نذر کرده‌ام که
یکصد و چهارده روز ، روزی دوازده بار ، روی دیوار قلبم
پنج سطر بنویسم: « خدا کند که بیایی... »

دعای فرج

دعا برای فرج، خراش انداختن به صورت شیطان
است

افسوس

افسوس که آن چه برده‌ام باختنی است
بشناخته‌ها تمام نشناختنی است
برداشت‌ها هر آن چه باید بگذاشت
بگذاشته‌ام هر آن چه برداشتنی است
تا انسان کمال خود را در نظر دارد، به حقیقت
نمی‌رسد، آن چه در توان انسان است باید در راه
رسیدن به خدا به کار گرفته شود؛ که در این صورت،
خداوند متعال انسان را برای خود تربیت می‌کند.
راهی است راه عشق که هیچ‌کس کناره نیست؛
آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست.
امام علی علیه السلام: «دوستی خدا آتشی است که

از هر چه عبور می کند آن را می سوزاند و نور الهی
نمی‌تابد بر چیزی، مگر آن که آن را روشن می کند. «
در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتش
آتش بگیر تا که بدانی چه می کشم!

میم: مثل مهدی

قلم به نام عشق تو به دست گرفته‌ام، تا بنگارم
نگاشته‌های حک شده بر دلم را.

می نگارم که چگونه می ستایمت و اگر از توحید جدا
نبود چگونه می پرستیدمت...
می نگارم روزگاران تلخ خود را در ثانیه ثانیه‌های این
انتظار که ساعت شنی عمر مرا به آخرین
سنگ ریزه‌های عمرم رسانیده است...

می نگارم: میم مثل مهدی نون: مثل ندبه عین:
مثل عشق جیم: مثل چمکران
نمی دانم که دیگر چه بنگارم که نگاشته‌ها و
نانگاشته‌ها را می دانی. ولی می دانم که خوانده ای
آن چه نگاشته‌ام و می خوانی آن چه را که خواهم
نگاشت.

دیگر نه جانی مانده است در من و نه قلمی برای
نگاشتن. دیگر هیچ نمی نگارم که تو خود تمام
نگاشته‌ها و نانگاشته‌هایی...

جمعه‌ها را دوست دارم

عاشقم و جز نام تو را ترجمانی برای عشق نیافتم.
سوختن، پیشه من است اما نه پای شمع‌های
شب‌های رنگی در رئای پروانه‌های سوخته‌پر
جمعه‌ها را دوست دارم چون همه را مشغول تو
می بینم.

خواندن، سرگرمی من در شب ایام فراق است؛
ندبه‌خوان مسجد ما که خواندن را فقط صبح‌های
جمعه می داند زیباترین خط‌ها را به پیشانی دارد...
دنیال ردپایی از تو هاجروار می دوم،
برا فدا کردن خود چون اسماعیل، خود را به آغوش

گرم تو می اندازم.
دست‌هایم به آسمان گره خورده است. بس که تو را از
خدا خواسته‌ام.

یک چمکران آرزو

در بازار حجره دارم «وان یکاده» می‌فروشم سرمایه‌ام را
خشت می‌کنم و یک چمکران آرزو می‌سازم. تو را
در محراب آن می‌بینم و خود بر در می‌ایستم.
کفش‌های زائرانت را بر خود می‌آویزم. تا صبح،
سلام‌گوی فرشتگانم.

الفبای دوست داشتن

آموزگارم: نوآموزان مدرسه را الفبای دوست داشتن
می‌آموزم، مهرورزین را با آنان تکرار می‌کنم و تخته
سیاه را پر از سپیدی‌اللقاب تو...
می‌گویم: اولی‌ها! دومی‌ها! سومی‌ها! ... شما از

مادر زاده شدید که مشام جان را به عطر گلبرگ
نرگس طراوت بخشید. شب، با عروسک و شمشیر به
خواب روید و صبح چشم‌های نازک و معصوم خود را
تا روشن‌ترین افق بدوانید.

درس ما امروز «میم» است. میم: مثل مهدی ،
مثل موعود...

مشق فردا را فراموش نکنید: هزار برگ جمعه...

انتظار یعنی ...

انتظار، دیده به راه دوختن است،
لحظه‌شماری کردن برای دیدار کسی یا انجام
واقعه‌ای است.

انتظار، امیدواری، چشم به راهی، آمادگی، نگرانی،
چشم‌داشت و درنگ است. انتظار مهدی
علیه‌السلام: همه این‌ها و فراتر از این‌هاست.

انتظار مهدی علیه‌السلام: ایمان به غیب اقرار به
ولایت و باورداشت حق حاکمیت قرآن است.
عشق به زیبایی‌ها: التزام به خوبی‌ها و شوق به
کمالات است.

انتظار مهدی علیه‌السلام روایت اشتیاق، حدیث
جست‌وجو و قصه وصل است.

انتظار مهدی علیه‌السلام عامل رشد، پشتوانه
مقاومت و ضامن پیروزی پیروان امامت است.

الهی ...

اله به صد بهانه خواستم، نتوانستم. به یک نگاه
بخواه، تا بتوانم.

سوال!

کدام زمامدار را می‌شناسید که در بین یاران
اندکش، پنجاه زن باشد؟ همان زمامداری که زنان در
دولتش به کتاب خدا و سنت رسول، قضاوت کنند در
حالی که در کنج خانه‌هایشان نشسته باشند. کدام
زمامدار را می‌شناسید که با خروجش خداوند بی‌نیازی
را در دل بندگان بیفکند. همان زمامداری که اموال را
میان مردم چنان به تساوی تقسیم کند که نیازمندی
یافت نشود تا به او زکات دهند.

انتظار جمعه‌ای می‌کشیم ...

انتظار جمعه‌ای را می‌کشیم که جویبار ظهورت از
پشت کوه‌های غیبت سرازیر شود... تا آن کوزه و آن
حسرت‌ها را به آن دریا بریزم... ای همه آرزوی من...
اگر غرق گناهیم، دلم را چه می‌کنی؟ با چشم‌هایم که
یک دنیا گریسته است چه می‌کنی؟! با ندبه‌هایم
چگونه خواهی ساخت...؟! می‌دانم تو نیز با گریه
عهد برادری بسته‌ای و حرمت آن را نیکو پاس
می‌داری. ای همه دردهایم... تنها آرزویی که
منت‌پذیر آنم، خاموشی هرنمایی جز صدای یامهدی
است...